

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نویسنده: زنده یاد احمد قاسمی – بازتایپ و ارسال: همایون اوریا
۰۳ می ۲۰۲۲

جامعه شناسی

(۳)

۵- اختلافات اجتماعی چطور پیدا شد؟

در میان اجداد اولی ما، هم قبیله ها و تقریباً همه افراد یک نوع کار داشتند و کار همه آنها ساده بود. اما هر چه از عمر بشر گذشت، در کار ها ماهر تر شد و دقت بیشتر به خرج داد، به طوری که یاد گرفتن بعضی از کار ها محتاج مدتی آموزش و ممارست گردید و بالنتیجه هر کس به کاری پرداخت که مدتی برای آن زحمت کشیده بود. با این طریق تقسیم کار به وجود آمد و باعث شد که محصول کار بشر بیشتر شود.

اگر یک نفر سابقاً برای این که کاسه بسازد، سه ساعت وقت صرف می کرد. در این دوره چون اسباب کارش کامل شده و خودش هم مهارت پیدا کرده بود، ساختن کاسه را مثلاً دو ساعت تمام می کرد.

اما پیش از این که افزایش محصول کار توسعه پیدا بکند، یک واقعه مهم تری در زندگی بشر پیش آمد و آن تقسیم کار قبیله ها بود.

افراد بشر در اثر شکار حیوانات به این نکته پی بردند که می توان آن را زنده گرفت و مورد استفاده قرار داد. از این جهت بعضی از قبیله ها که محیط شان مناسب تر بود، به نگهداری حیوانات مشغول شدند و کم کم گله داری یاد گرفتند. این قبیله ها نسبت به قبیله های زارع دارای مزیت هائی بودند: شیر، گوشت، پوست و پشم به مقدار زیاد داشتند و کم نخ ریسی و پارچه بافی هم بلد شدند، از طرف دیگر چون اسباب کار بشر کامل تر شده، بشر ماهر تر گردیده و محصول کارش بالاتر رفته بود. هر قبیله ای بیشتر از احتیاجات خودش می توانست جنس تولید کند. از این جهت قبیله های چوپان و زارع شروع کردند به این که محصولات خود شان را با هم مبادله کنند. این موضوع باعث شد که باز هم میزان محصول کار بالا برود و یک نتیجه بزرگی از این جا حاصل گشت که ما به شرح آن می پردازیم.

سابقاً هر انسانی همان قدر تولید می کرد که برای امرار معاش لازم بود، اما در این دوره محصول کار از این اندازه بیشتر شد، سابقاً هیچ وقت صرف نمی کرد که یک فرد بشر فرد دیگر را برای نفع خودش به کار وادار کند، چون که محصول کار کم بود و فقط به مصرف خود آن شخص می رسید و چیزی از آن برای دیگری باقی نمی ماند.

اما وقتی که محصول کار از این اندازه بیشتر شد، بشر متوجه گردید که می شود از زیادی محصول کار دیگران استفاده کرد .

اتفاقاً یک موضوع در جامعه وجود داشت که... استفاده را عملی بکند: آن موضوع عبارت بود از جنگ میان قبیله ها. تا آن وقت هر گاه یک قبیله با قبیله دیگر جنگ می کرد جز از بین رفتن یکی از آنها نتیجه ای حاصل نمی شد، اما در این عصر هر گاه قبیله ای قبیله دیگر را در هم می شکست، افراد آن را نمی کشت و... ، بلکه مانند حیوانات اهلی در زیر قید و بند به کار وامی داشت تا از فرزندان آنها که هر کدام شان نیروی کار بودند، همچنین از محصول کار آنها استفاده کند.

به این طریق بزرگ ترین اختلافی که میان افراد بشر موجود است؛ یعنی اختلاف میان ارباب و غلام (برده - بنده) به وجود آمد.

کم کم مبادله میان قبیله ها تبدیل شد به مبادله میان افراد، کم کم پیران قبیله که مبادلات به وسیله آنها انجام می گرفت و بیشتر اسیران جنگی به آنها تعلق داشت، به وسیله همین امتیاز ها بر اشخاص دیگر تسلط پیدا کردند و کم کم این تسلط در اولاد آنها موروثی گردید.

کم کم چیز هایی که مشترک بود (از قبیل زمین زراعتی و مسکن خانواده ها و غیره) میان اشخاص تقسیم شد، کم کم کسانی که دارای غلامان بودند، به وسیله همین غلام ها، غلام های دیگری به دست آوردند و به وسیله آنها توانستند بر دیگران مسلط شوند.

البته این اختلاف ها در میان بشر تازگی داشت و بشر هنوز آن آزادی و تساوی اولی را فراموش نکرده بود و حاضر نمی شد تسلط این و آن را بپذیرد و از جهت همیشه در اعتراض و طغیان بود. این موضوع باعث شد که صاحبان ثروت و صاحبان غلام ها قوای خود شان را به هم نزدیک کردند و در صدد بر آمدند که از این طغیان ها جلوگیری نمایند.

برای این کار تشکیلاتی دادند، قوای منظمی درست کردند، قوانین گذراندند و به این طریق دولت را به وجود آوردند. پس گفتار سعدی که می گوید: " بنیاد ظلم از اول در جهان اندک بود، هر که آمد بر آن مزید کرد تا به این غایت رسید" تقریباً درست در می آید.

از این به بعد نظم تازه ای در دنیا پیدا شد. هر روز عده جدیدی بر عده محرومان اجتماع افزوده گردید، هر روز حقوق اولیه بشر یعنی آزادی و مساوات بیشتر فراموش گشت. البته باز هم از آزادی و مساوات صحبت می شد، اما دیگر نه برای همه، بلکه برای یک عده مخصوص - مثلاً شنیده اید که در یونان قدیم حکومت دموکراسی بود و می دانید که مردمان آتن از سایر مردمان دنیا آزادتر بودند، ولی شاید متوجه نشده باشید که این آزادی فقط مخصوص یک عده ناچیز بود و جمعیت کثیری از ساکنان آتن، یعنی غلام ها به کلی از حقوق اجتماعی محروم بودند، شاید نشنیده باشید که پیشه وران آتن هم از بسیاری مزایای اجتماعی بهره ای نداشتند.

در یکی از تاریخ هایی که برای مدرسه های فرانسه نوشته شده است، راجع به جامعه آتن این طور نوشته اند: ملت آتن را کلیه کسانی که در سرزمین آن زندگانی می کردند تشکیل نمی داد، بلکه قسمت عمده جمعیت آتن اصولاً جزو ملت محسوب نمی شدند.

غلام ها که عده آنها خیلی بیشتر از مردمان آزاد بود، جزو ملت نبودند، نوکر ها، معدنچیان که در معادن نقره کار می کردند، اکثریت کارگران کشتی های تجارتی از غلامان بودند که هیچ گونه حقی در اجتماع نداشتند و بایست کاملاً مطیع اوامر ارباب ها می بودند.

اگر یک خانواده بیشتر از هفت غلام نداشت، می گفتند فقیر است. مردمان متمول گاهی متجاوز از سه صد نفر غلام داشتند، اگر زن یک شخص مهم فقط با یک نفر غلام از خانه خارج می شد، باعث تعجب می گردید، ارباب ها فقط غذای غلام ها را می دادند ولی از تمام دسترنج آنها استفاده می کردند. غلام ها می بایست کورکورانه از ارباب اطاعت می کردند و ارباب حق داشت آنها را شکنجه نماید، قضیه مضحک و در عین حال تأثر آور است که اگر دو ارباب با هم مرافعه داشتند، هر کدام از آنها می توانست طرف را مجبور کند که غلام خودش را در اختیار او بگذارد تا او به وسیله شکنجه از آنها اقرار بگیرد. حتی ارسطو فیلسوف مشهور می گفت: " غلام یک افزار جاندار است ".

از این جا بفهمید که وضعیت اقتصاد اجتماع چقدر در افکار اشخاص حتی اشخاص بزرگ تأثیر می کند که مثلاً چنین حرف غیرعادلانه ای از دهان ارسطو بیرون می آورد.

ما دیدیم که تمام پیشرفت اجتماع و تمام ثروتی که به دست بشر آمد، در نتیجه کار بود. اما کم کم این حقیقت فراموش شد و کسانی که ثروت در دست آنها جمع شده بود، به تحقیر کسانی که کار می کردند، پرداختند. مثلاً کارگر در اجتماع آتن به قدری مورد تحقیر بود که ارسطو می گفت: "در دولتی که تشکیلات منظم داشته باشد، نباید پیشه وران را از حقوق اجتماعی بهره داد!"

در همین کتاب تاریخ راجع به مصر قدیم نوشته اند، توده ملت مصر قدیم را کشاورز ها تشکیل می دادند که زمین به آنها تعلق داشت و آن را به حساب پادشاه ملا ها و اشراف زراعت می کردند. این بیچاره ها تقریباً تمام وقت شان را در مزارع به سر می بردند، در همانجا می خوردند و غالباً در همانجا می خوابیدند. این ها فقط خانه کوچکی داشتند که وسیله زندگی در آن نبود. کارگر ها فقط یک دامن می پوشیدند که در دور کمر آنها بسته می شد و از زانو پائین می آمد. و زن ها یک پیراهن در بر می کردند، بچه ها هیچ گونه پوششی نداشتند و غذای آنها خیلی ساده معمولاً از سبزیجات و ساقه های گیاه بود. زارعین در هر سال می بایست یک قسمت از محصول خود شان را به انبار پادشاه ها می بردند، کسی که محصول را جمع می کرد، عده ای مأمور همراه خود داشت که چوب در دست گرفته، فریاد می زد: "زود باشید محصول را بدهید". اگر زارع محصول نداشت، او را روی زمین به روی می انداختند و می بستند و به طرف کانال می کشیدند و از سر در آنجا فرو می کردند. وقتی که پادشاه می خواست عمارتی بسازد یا کانالی حفر بکند، یا جاده ای ایجاد بکند، اهالی را به کار می گرفتند. به حاکم فرمان داده می شد و در ده جار می زد و فردا صبح تمام مرد ها می بایست به محل کار حاضر می شدند. آنها هر کدام آذوقه پانزده روزه یا یک ماهه خود شان را که عبارت از چند تکه نان و چند دانه پیاز و مقداری باقلا بود، با خود شان همراه می بردند و در زیر فرمان معمار ها و سر عمله ها که در کتک زدن هیچ گونه کوتاهی نداشتند، مشغول کار می شدند، بعداً دسته های دیگر می آمدند و جای آنها را می گرفتند و این عده را پس می فرستادند، بیش از یک نفر آنها بر نمی گشت.

ببینید که بشر از آن زندگانی اول خودش به چه روزی افتاده است. فکر کنید که تمام اهرام بزرگ مصر به همین طریق و به دست زارعین رنجبر بنا شده، اما افتخار آنها فقط مخصوص فلان فرعون و فلان وزیر اوست. همه از عظمت این اهرام صحبت می کنند و بزرگی پادشاهانی را که اهرام در زمان آنها بنا شده است، می ستایند؛ اما هیچ کس از هزاران کارگری که بر سر این هرم ها زحمت کشیده و جان خود را در این راه گذاشته اند، حرفی نمی زنند. هیچ کس به این حقیقت توجهی ندارد که هرم ها نتیجه کار هزاران کارگر است، نه نتیجه نیروی خارق العاده فرعون های مصر. این

کارگر ها را در زمان خود شان تحقیر می کردند و آنها را در شمار حیوانات محسوب می داشتند. امروز هم ما در مقابل نتیجه کار آنها سر تعظیم فرود می آوریم، ولی به یاد بود آنها احترامی قائل نیستیم و فقط زور گویان آنها را می ستائیم. آیا بی انصافی نیست؟ قدری از مطلب دور شدیم، حالا ببینیم بشر برای رفع اختلافات که در اثر اوضاع اجتماعی حاصل شده بود، چه کوششی کرد؟

۶ - قانون چطور پیدا شد؟

و عده دادیم که در باره کوشش هائی که بشر برای رفع اختلافات اجتماعی به عمل آورد، صحبت کنیم، اما هنوز یکی از نتیجه هائی که می توانیم از گفتار پیش بگیریم، ناگفته مانده است. از این جهت قبلاً به ذکر این نتیجه می پردازیم و بعد آنچه را و عده داده ایم، بیان خواهیم کرد.

قانون چطور پیدا شد؟ عموماً تصور می کنند که در آن موقعی که جامعه بشری تشکیل می شد، دانشمندان قوم برای این که نظم جامعه مراعات شود، دور هم نشستند و به وضع قوانین شروع کردند و مردم هم با کمال رضا و رغبت این قوانین را پذیرفتند. آیا این تصور صحیح است؟ آیا با آن که ما قبلاً از روی تاریخ بیان کردیم، وفق می دهد؟ شما به خوبی دیدید که تشکیلات جامعه در اثر ضروریات اجتماعی پیش آمد و بدون آن که آرزو های مردم را در نظر بگیرد، بر آنها تحمیل شد. چرا بعضی ها دارای ثروت و مکنت فراوان شدند؟ برای این که آنها از دسترنج غلام ها و سایر زیردستان خود شان سوء استفاده می کردند. غلام ها از کجا پیدا شدند و چه کسانی بودند؟ غلام ها اسیران جنگی بودند که سابقاً کشته می شدند، ولی در این دوره آنها را نگاه می داشتند تا از دسترنج شان سوء استفاده کنند. چرا سابقاً به این فکر نمی افتادند و چرا سابقاً رژیم غلامی باب نبود؟ برای این که سابقاً ابزار های کار کامل نگردیده بود، تقسیم کار به عمل نیامده و محصول کار زیاد نشده بود تا یک نفر بتواند بیشتر از آنچه برای ادامه زندگی لازم دارد، تولید نماید و در این صورت داشتن برده صرفه ای نداشت.

البته کامل شدن ابزار های کار، تقسیم کار و افزایش محصول کار هم تابع تصمیم کسی نبود و به خودی خود و از روی ضرورت پیش آمد. پس تشکیلات جامعه و نظم "اجتماعی" که مثلاً یکی را ارباب و یکی را غلام دانست و روابط میان فرماندهان و فرمانبران را معین نمود، در اثر قرارداد اجتماعی حاصل به وجود نیامد، بلکه به واسطه ضروریات اجتماعی حاصل گردید و بر مردم تحمیل شد. البته بعداً قانون گذاری پیدا شدند که در باره نظم اجتماعی حرف هائی زدند، اما حرف های آنها عموماً بر اساس همین نظم اجتماعی است که قبلاً به وجود آمده بود.

مثلاً دیدیم که ارسطو در باره غلام ها و پیشه ور ها سخن هائی گفته، ولی گفتار او در حقیقت تشریح وضعیتی است که در زمان خودش وجود داشته است. برای این که موضوع روشن بشود، خوب است بیشتر توضیح بدهیم: بعد از آن که زندگانی اولی بشر به هم خورد و بعضی ها به زور در جامعه دارای امتیازاتی شدند که اکثریت مردم از آنها محروم بودند، لازم می آمد که آنها مبنا های دیگری غیر از زور برای امتیازات بی جای خود شان بتراشند و پایه قدرت خود شان را - برای این که محکم تر باشد - در افکار مردم جا بگذارند. کم کم امتیاز ها در میان بعضی از خانواده ها ارثی شد؛ کم کم بشر زندگی اولی خود را از یاد برد و فراموش نمود که در اثر چه حادثه هائی از آن روز به این روز افتاده است؛ کم کم مردمان محروم و همچنان مردمان ممتاز اجتماع فراموش کردند که وضع آنها غیر طبیعی است؛ کم کم افسانه هائی شایع شد که این وضع از عهد ازل بر قرار بوده و هر کس آنچه دارد و ندارد، مستقیماً از دست آفریننده خویش گرفته است.

مثلاً در مصر قدیم کسانی که بهترین و حاصلخیز ترین زمین ها را در تصرف خود شان داشتند، ادعا می کردند که وقتی که رب النوع ایزیس در روی زمین زندگانی می کرده، آن زمین ها را به آنها بخشیده است! همین افسانه ها بود که کم کم به نفع زورگویان اجتماع به صورت قانون درآمد. از این به بعد هیچ غلامی قانوناً نمی توانست از شکنجه ارباب بگریزد؛ هیچ پیشه وری قانوناً حق نداشت خود را در جزو نجباء بداند؛ هیچ بزرگری قانوناً جرأت نداشت ثمره کار خودش را از غارتگر های قانونی پنهان بنماید. آیا باز هم می توان گفت که این قانون ها را قرارداد اجتماعی به وجود آورده بود؟ مثال روشن تر بزنیم: در روم قدیم، کارگر ها قانوناً وابسته شغل خود شان بودند و نمی توانستند از کار کردن دست بکشند. کارگر ها قانوناً در زناشویی مختار نبودند و شغل آن ها قانوناً ارثی بود. کشاورز ها قانوناً نژاد شان وابسته مالک زمین بود و قانوناً می بایست مالیات پردازند و بیکاری بدهند. به موجب قوانین و آداب روم قدیم، یکی از تشریفات زناشویی عبارت از این بود که یک نیزه بر روی گیسوان عروس بگذارند. می دانید اصل این مدل از کجا آمده است؟

اصل این عمل از این جاست که نیزه در نزد بشر اولیه علامت قدرت بود، بشر اولیه به وسیله همین نیزه شکار می کرد، دشمن را می کشت و زن خود را از قبیله ها می ربود. کم کم این شیوه از میان رفت، ولی اثر آن باقی ماند، یعنی آداب و قوانین روم اقتضاء داشت که در موقع عروسی نیزه بر سر عروس بگذارند تا این علامت ثابت شود که مرد بر او تسلط دارد و زن در حکم شکار مرد است.

پس می بینیم که اصل عمل از میان رفت، ولی قانون، نتیجه آن را که تبعیت زن از مرد باشد، نگاه داشت. همچنین مالکیت در روم قدیم "مانسپیوم" نامیده می شد که از کلمه دست می آید، یعنی آنچه انسان به روی آن دست می اندازد و قدرت خود را بر آن تحمیل می کند. از این جا منشأ مالکیت که بعداً از طرف قانون به رسمیت شناخته شده است، معلوم می شود.

پس این که بعضی ها قانون را مظهر عدالت و انصاف می دانند و تصور می کنند که قانون گذار ها از روز اول فقط برای حفظ عدالت و انصاف به وضع قانون پرداخته اند، صحیح نیست.

قانون در حقیقت نماینده اوضاع اجتماعی است که آن اوضاع هم به طور اجبار و بدون توجه به اراده و آرزوی مردم به وجود آمده است. مثلاً در جامعه روم آن مردمان ممتاز که خود شان را نسبت به سایر مردم دارای حقوق می دانستند، این حقوق را نیاکان آنها در اول به وسیله زور تحمیل کرده، و بعداً به صورت قانون درآورده بودند.

به قول یکی از پروفیسور های فرانسه: "حق در اول معلول زور و علت قانون بود، ولی بعداً خود او معلول قانون گردید".

البته دانشمندانی که پیدا شدند، چون از منشأ اصلی قوانین اطلاع نداشتند، می کوشیدند که عدالت و انصاف را با هزار من سریش به این قوانین بچسبانند.

مثلاً ارسطو می خواست ثابت کند که بردگی لازمه اجتماع است و یکی از دانشمندان زمان ساسانی می پنداشت که اگر این همه اختلاف در میان بشر نبود، کار دنیا نظم پیدا نمی کرد، و اصولاً این حرف ها را برای خوش آمد زورگویان دنیا اختراع می نمودند. لازم نیست زیاد دور برویم، لویی ۱۴ پادشاه فرانسه که در قرن هجدهم سلطنت می کرد، آن قدر جنگ و ستیز نمود و مالیات گرفت که مردم فرانسه به کلی بیچاره شدند و اکثریت شان مثل حیوان زندگانی می کردند، یک روز بالاخره متوجه شد که کار های او خیلی بیهوده و زشت بوده و پیشمان گردید و با یکی از علماء درد دل کرد.

اما آن عالم با همین طور دلیل ها ثابت کرد که اتباع شاه هر چه دارند، متعلق به اوست و اصولاً همین اندازه وسایل زندگی هم که لویی ۱۴ از اتباع خودش به عنوان مالیات نگرفته، احسان بزرگی است که در باره آنها روا داشته است. به

این طریق بر لوئی ۱۴ ثابت شد که آنچه تاکنون از مردم گرفته، حق اوست و باز هم حق دارد بگیرد. پس، به کار خود ادامه داد.

در قدیم همین گونه حرف ها بود که به صورت قانون درمی آمد، نتیجه گفتار بالا را خلاصه کنیم.

۱ - قانون در اثر مشاوره دانشمندان و قرارداد اجتماعی و آرزوی مردم به وجود نیامد، بلکه در اثر پیشامد های اجتماعی حاصل شد و نماینده آن پیشامد ها بود.

۲ - هر قانونی مظهر عدالت نیست، برای این که ماهیت هر قانونی را بدانیم، باید اوضاع و احوالی را که موجب پیدا شدن آن قانون گردیده است، از نظر بگذرانیم.

۳ - هر قانونی مقدس نیست، همان طور که دکتر ارانی در محکمه جنائی گفت: "فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده باشد".

صجبت امروز ما قدری مشکل بود و ما نتوانستیم ساده تر از این بیان کنیم، اما این مبحث یکی از موضوعات خیلی مفید است که خیلی از مشکلات را حل می کند. از این جهت شایسته آن است که از طرف خوانندگان مورد دقت بیشتر قرار گیرد.

حال دنباله سخن را بگیریم و ببینیم بشر برای این اختلاف ها چه کوششی به عمل آورد؟...